رسانه و سینما

رمز موفقیت ۱۶
همین آدم‌های زمینی ۱۷

ادبیات و کتاب

در مَثَل مناقشه نیست ۱۸
گفت‌وگو با پروین سلاجقه ۱۹

حکمت و اندیشه

پیشرفت در علوم اجتماعی ۲۰
دریا در پیمانه ۲۱

تاریخ مشروطه

کودتاچیان به اصلاحات رسیدند .. ۲۲

درباره سریال ماموران مخفی پلیس در حال پخش از شبکه یک

پسری که در را قفل کرد

ترجمه : مهرناز مصباح

ماموران مخفی پلیس مجموعه‌ای تلویزیونی است محصول کشور استرالیا که از ۱۹۹۸ تا ۲۰۰۴ از شبکه نایـن‌نتورک استرالیا پخش می‌شد. این سریال به شدت محبوب شامل ۱۹۲ قسمت بود که طی ۸ فصل به روی آنتن رفت. در این مدت برنده ۵ و نامزد ۱۳ جایزه شد که جوایز انجمن نویسندگان استرالیا، جوایز موسسه فیلم استرالیا و جوایز لوگی از جمله آنها هستند.

ماموران مخفی پلیس براساس تجارب زندگی واقعی گای ویلدینگ افسر سابق پلیس مخفی نوشته و مجموعه‌ای است درباره افسران پلیسی که مدام هویت خود را عوض می‌کنند.

تغیر هویت از یک جنایتکار به جنایتکار دیگر برای پلیس‌های نخبه این سریال و همکارانشان خطرات زیادی به همراه دارد؛ خطراتی چون برملا شدن هویت واقعی، قرارگرفتن در معرض شکنجه و در نهایت مرگ‌های دردناک. کسانی که فیلم دنی براسکو یا فیلم سگدانی را دیده‌اند می‌دانند یک مامور نفوذی در چه موقعیت‌های پیچیده‌ای قرار می‌گیرد. امروز با حضور تکنولوژی اطلاعات – کامپیوتر، تلفن همراه، اینترنت و . . . – در تمام جنبه‌های زندگی معاصر هر شانسی برای مبارزه با جنایات سازمان‌یافته مستلزم حضور پلیس‌های مخفی مجهز به آخرین سلاح‌های تکنولوژیک روز است. حوزه‌ای که تفوق پلیس‌های مخفی را آشکار می‌کند، استعداد این نیروها در گذر از مرزهای دشمن است. قانع کردن گانگسترها و دیگر اراذل به اینکه اینها هم جزیی از خودشان هستند دردسر اصلی ماموران مخفی است. افرادی که در ساعات کاری باید در جوخه کلاهبرداران، شیادان و آدمکش‌ها وول بخورند. هیچ کدام از نام واقعی‌شان استفاده نمی‌کنند– به نفعشان است استفاده نکنند– و قوانین آنها چنان با دیگر بخش‌های پلیس متفاوت است که جهان پر از خیانت و تنش این مردان و زنان را به هیچ‌رو نمی‌توان با دنیای منظم پرسنل عادی پلیس مقایسه کرد. اما عده قلیلی که وارد این سوی تاریک شده‌اند اعتراف می‌کنند به جذابیت این شغل معتادند. راجر سیمپسون که این مجموعه را تهیه کرده است، می‌گوید: ماموران مخفی پلیس مفهوم سریال‌های تلویزیونی را از این رو به آن رو کرد. سیمپسون به همراه همکار دیگرش راجر لی خالق بسیاری دیگر از مجموعه‌های تلویزیونی موفق مثل هلی‌فکس و مردان خوب، مردان بد بوده است. ماموران مخفی پلیس در ملبورن و اطراف آن فیلمبرداری شده و از نخستین پخش در ۱۹۹۸ تا به حال به کشورهای بسیاری از جمله فرانسه، کانادا، آفریقای جنوبی، نیوزلند، دانمارک، نروژ، لهستان، هلند، ترکیه و مصر فروخته شده است.

■■■

■ پیتر فلپس به نقش کارآگاه پیتر چرچ

وقتی اولین بار کارآگاه پیتر چرچ را در سریال ببینید مردی نفوذناپذیر، سرد و بی‌اعتنا به نظر می‌رسد؛ به‌تدریج خواهید فهمید که به قول معروف پشت آن ستاره حلبی قلبی از طلا دارد. مردی که از پس هر کاری برمی‌آید و به همین دلیل افسران ارشد تحت تاثیرش قرار می‌گیرند. دوست‌داشتنی‌تر از آن است که به نظر می‌رسد و همیشه حامی کسانی است که دوستشان دارد. شمه‌ای از گذشته پردردسر او را می‌بینیم و بیشتر درکش می‌کنیم. پیتر فلپس یکی از مشهورترین و پرکارترین بازیگران استرالیا است. در دهها فیلم سینمایی، تئاتر و مجموعه تلویزیونی بازی کرده، ۴ سال در آمریکا به‌سر برده، کتاب پرفروش طنزآمیزی نوشته که به سال‌های حضورش در هالیوود می‌پردازد و برای بازی در یک قسمت سریال جی پی جایزه تلویزیونی ای‌اف‌ای را به عنوان بهترین بازیگر مرد دریافت کرده است. قتل آبی و بلیت یک‌طرفه از جمله کارهای تلویزیونی وی و الماس‌های سخت از جمله کارهای سینمایی او است. منطقه ۳۹ و سواره‌نظام‌های سبک اسلحه در شمار فیلم‌هایی‌اند که در استرالیا بازی کرده است. فلپس بازیگر ثابت مجموعه‌های تلویزیونی‌ای چون پزشکان پروازی، آتش و نگهبان خلیج بوده است و تجربه بازی در فیلم‌هایی از ایتالیا و جمهوری چک را نیز در کارنامه دارد. با این حال خود او اعتقاد دارد هیچ‌کدام از کارهایش وسعت ماموران مخفی پلیس را نداشته است و چنین موقعیت‌هایی را در اختیارش قرار نداده است. او در سال‌های ۲۰۰۰ و ۲۰۰۲ به عنوان محبوب‌ترین بازیگر شناخته شد.

او همچنین در فیلم ندکلی در کنار هیث لجر و در فیلم لانتانا در کنار جفری راش بازی کرده است.

■ گفت‌وگو با پیتر فلپس و دیگر بازیگران

گفت‌وگوهای زیر در سال ۲۰۰۵ یک‌سال پس از اتمام پخش مجموعه در استرالیا و به مناسبت نامزدی مجددش برای دریافت جایزه لوگی انجام شده است.

■■■

■ پیتر! معمولاً وقتی از بازیگران درباره بهترین نقششان سئوال می‌کنی طفره می‌روند و قضیه «مثل فرزندان آدم می‌مانند» را پیش می‌کشند. اما تو همیشه در برابر این پرسش قاطعانه ماموران مخفی پلیس را انتخاب کرده‌ای، علتش چیست؟

چون در این سریال فرصت بازی کردن نقش‌های مختلفی را داشتم، به همین دلیل برایم جذاب بوده و هست.

■ شما و البته خانم کندال تنها بازیگران ثابت این سریال بودید. یعنی تنها بازیگرانی که از آغاز مجموعه در ۱۹۹۸ تا پایان آن در ۲۰۰۴ در نقش‌هایتان ماندید و جایتان را به بازیگر دیگری ندادید. شش سال بازی در یک مجموعه چه حسی دارد؟ کسالت‌بار نیست؟

بستگی به زاویه دیدت دارد. اگر به کاری که انجام می‌دهی علاقه‌مند نباشی انجام یک روزش هم کسالت‌بار است. خود شما چندان جوان نیستید. می‌دانم سال‌ها است که در این کاری. خب، خسته نشدی؟ یادت هست سال ۱۹۹۱ بعد از اینکه در گربه‌های خاله ماریون بازی کردم مصاحبه‌ای تلفنی با هم داشتیم؟

■ بله. یک فیلم کوتاه دانشجویی با عوامل آماتور که حضور تو در آن عجیب بود. پرسیدم چرا قبول کردی، گفتی کار لذت‌بخشی بود.

لذت، و تو مدت‌ها است با این و آن مصاحبه می‌کنی، از کارت لذت می‌بری و الان هم اثری از خستگی در تو نمی‌بینم.

■ طی مدت بازی در این مجموعه با بقیه پیشنهادها چه می‌کردی؟

در پایان هر فصل سریال و مهلتی که تا آغاز فصل بعد داشتیم با حجم انبوهی از پیشنهادها روبه‌رو می‌شدم؛ می‌توانستم آنها را بپذیرم – قرارداد ما طوری بود که بعد از هر فصل، دیگر تعهدی به مجموعه نداشتیم – بله می‌توانستم همچنان که خیلی از بازیگران خوبی که سریال را ترک کردند به همین دلیل بود؛ اما همه را چشم بسته رد می‌کردم و مطمئن بودم تا زمانی که ماموران مخفی پلیس ادامه دارد من هم همراهش هستم.

■ بازی در این سریال در واقع بازی در بازی بود یعنی تو علاوه بر این که پیتر فلپسی بودی که در سریال نقش پیتر چرچ را بازی می‌کنی، پیتر چرچ پلیسی هم بودی که در فیلم نقش جانیان مختلفی را بازی می‌کند. به نظر پیچیده می‌رسد. این‌طور نیست؟

معمولاً تو با یک نقش طرفی که باید فوت و فن زندگی‌اش را یاد بگیری و آن وقت همه چیز حل می‌شود. در این سریال همان‌طور که اشاره کردی چرچ هم به عنوان یک پلیس زبده باید در هر قسمت برای یک نقش تازه آماده باشد، دایره واژگان آن را بداند و با حرکات و ژست‌هایش آشنا باشد. اولین بار است که این را می‌گویم: من تمام وقت فراغتم را سر این سریال ولگردی کردم. پرسه زدن در جاهایی که فکرش را هم نمی‌کنید.

■ پس پشت صحنه بازی‌ات هم داستانی دارد.

دقیقاً همین‌طور است. من برای بازی در ماموران مخفی پلیس فیلم جنایی زیاد دیدم، کتاب جنایی زیاد خواندم هم داستانی و هم تئوریک و کاملاً فنی. اما قسمت مهم تحقیقات شخصی‌ام جای دیگری بود. ولگردی کردم. سر از محله‌هایی درآوردم که در حالت عادی اگر کلاهم آنجا می‌افتاد برای برداشتنش نمی‌رفتم. محله‌هایی سیاه، خشن و گاه غم‌زده که همیشه گزارش‌های قتل و دیگر جنایات پای پلیس را به آنجا می‌کشاند و محله‌هایی از آن بدتر که از پلیس هم در آنجا خبری نیست. می‌دیدم چطور با هم حرف می‌زنند، چطور رفتار می‌کنند و چه مبادلاتی با هم دارند. با ترس و لرز می‌رفتم و با تجارب تازه برمی‌گشتم.

■ با این اوصاف، چه حالی داشتی موقع اتمام مجموعه؟

با خودم گفتم این هم بخشی از زندگی است؛ جدایی، مرگ و از دست دادن چیزهایی هستند که همیشه با آن مواجهیم و گریزی از آن نیست. گذشته از اینها ۱۲ تا بخیه از بی‌احتیاطی سر فیلمبرداری روی کتفم دارم که باعث می‌شود ماموران مخفی پلیس را هیچ وقت فراموش نکنم.

■■■

■ آنیتا هی به نقش آلن مک‌مکنزی

او از ۱۹۹۸ تا ۲۰۰۲ در این سریال بازی کرده است. آلن مکنزی کارشناس جرم‌شناسی است و با ذهنی کاملاً تحلیلی کارش را دنبال می‌کند. با وجود بینش هوشمندانه‌اش در تعقیب جانیان، هدفی نیست که نتواند به آن دست یابد.

آنیتا هی ۱۱ مه ۱۹۷۲ در استرالیا متولدشد؛ مادرش استرالیایی و پدرش نروژی است.

آنیتا ابتدا قصد داشت معلم شود اما پس از شرکت در آزمون موسسه ملی هنرهای نمایشی استرالیا (نیدا) و پذیرفته شدن در آن، مسیر شغلی‌اش به کلی تغییر کرد. برای مقابله با مشکل خجالتی بودنش در رشته هنرهای نمایشی درس خواند و در ۱۹۹۴ از نیدا فارغ‌التحصیل شد و فعالیت بی‌وقفه‌اش را در حوزه بازیگری آغاز کرد.

جاده بهشت، بازگشت به ژوپیتر، جنگل و آخرین مرد ایستاده از جمله کارهای او هستند.

■ مشکلی که بین تو و گرانت براون (یکی از کارگردانان مجموعه) پیش آمده بود چه بود؟

ترجیح می‌دهم درباره این مسئله صحبت نکنیم.

■ همیشه اینقدر محافظه‌کار هستید؟

برعکس؛ آدم جسوری هستم. فقط به این سئوال جواب نمی‌دهم.

■ شنیده شده که خیلی مایل نبودی در این سریال بازی کنی و با اصرار تهیه کننده کار را پذیرفتی. چرا؟

موقعی که این کار پیشنهاد شد احساس می‌کردم در شرایطی نیستم که بتوانم نقش یک کارآگاه آن هم از نوع منطقی و تحلیلگرش را بازی کنم. قبل از این کار در فیلم تلویزیونی خداحافظ مری جی بازی کرده بودم که نقش سنگینی بود و خسته‌ام کرده بود. دوست داشتم بعد از آن در یک ملودرام ساده و کم‌تحرک بازی کنم. در واقع به احساس افت انرژی دچار شده بودم اما جان وایلد (تهیه‌کننده) که از دوستان خانوادگی ما نیز هست اصرار داشت این نقش را بپذیرم. او از سویی معتقد بود این نقش درگیرکننده روحیه خودم را بهتر می‌کند و از طرف دیگر می‌گفت نمی‌توانم کسی مناسب‌تر از تو برای آن پیدا کنم.

■ . . . و ظاهراً هم حرف‌هایش درست از آب درآمد و ۴ سال با مجموعه کار کردی.

بله. برخلاف تصور اولیه‌ام از نقش بدم نیامد و نسبتاً خوب پیش رفتیم.

■ اما هنوز دو سال از سریال مانده بود که کنار کشیدی.

آن موقع که از گروه خارج شدم عده زیادی از افراد تغییر کرده بودند، بازیگران جدید وارد شده بودند و من مدام در حال هماهنگ کردن خودم با محیط بودم. پیشنهادهای دیگری هم داشتم که وسوسه را کامل کرد و بیرون آمدم. خصوصاً که پیشنهاد تازه برای بازی در تئاتر بود. مدت‌ها بود که در تلویزیون بازی کرده بودم و دوست داشتم تغییر فاز بدهم. متن نمایش پیشنهادی هم یکی از آثار محبوبم بود، پس تردید نکردم.

■ من که البته می‌دانم؛ برای مخاطبانمان بگو چه تئاتری بود؟

روزهای شاد ساموئل بکت بود که در تئاتر ملی استرالیا به مدت طولانی روی صحنه می‌رفت.

■ . . . و هنوز هم ادامه دارد؟

اجرای این نمایش در استرالیا دو سال بعد یعنی سال ۲۰۰۴ به پایان رسید اما بعد برای تور همین نمایش به اروپا رفتیم که یک ماه پیش به پایان رسید و من دو سه هفته‌ای بیشتر نیست که به استرالیا برگشته‌ام.

■ کار بعدی‌ات چیست؟ احتمالاً از تئاتر هم خسته شده‌ای و می‌خواهی در سینما بازی کنی؟

نه. اتفاقاً مدتی در تئاتر خواهم ماند، شاید یکی دو سال. قرار است برگزیده‌ای از نمایشنامه‌های بکت را به روی صحنه ببریم که در صورت موفق بودن اجراها احتمالاً بعد از یک سال تورهای خارجی آن را در اروپا و آمریکا آغاز خواهیم کرد.

■■■

■ کیت کندال به نقش انگی پیپر

انگی پیپر شاد، خوش‌صحبت، اجتماعی و زودجوش به‌رغم همه فشارها و ترس‌هایی که در کار با آن مواجه می‌شود نگاهی خوشبینانه به زندگی دارد و طبیعت ظاهراً برون‌گرایش، روح حساس او را پنهان نگه می‌دارد. او خیلی زود دوست می‌شود و آخرین آدم دنیاست که احتمال پلیس مخفی بودنش می‌رود و همین نکته بر تاثیرگذار بودن او افزوده است. اما پیپر در زندگی خصوصی‌اش چندان موفق نیست. از همسرش جدا شده و به تنهایی فرزندش را بزرگ می‌کند. کیت کندال اهل یکی از خانواده‌های پرافتخار بازیگری است. پدرش دیوید یکی از چهره‌های برجسته تئاترهای لاماما بود. کیت از نوجوانی تصمیم گرفت بازیگر شود. در مرکز هنرهای نمایشی آدلاین درس خواند و در بسیاری از تئاترهای مهم استرالیا بازی کرد. کیت اسب‌سواری ماهر است. خواندن ترانه‌های قدیمی در اطراف آتش را دوست دارد. رمان‌های جنایی می‌خواند. عاشق رفتن به مسابقات کریکت و از طرفداران کلوپ فوتبال کارلتون است. سلطان کوهستان محصول سال ۲۰۰۰ مهمترین بازی سینمایی او محسوب می‌شود.

■ شش سال کارت در این مجموعه را چطور ارزیابی می‌کنی؟

خودم نقش انگی را یکی از بهترین نقش‌هایی می‌دانم که تا به حال ایفا کرده‌ام و تحولش در این سال‌ها را تحسین می‌کنم. او ابتدا دختر ساده‌لوحی بود اما به تدریج در شغلش بسیار باتجربه و حرفه‌ای شد. انگار از کسوت یک دختربچه به زنی بالغ تکامل یافته باشد.

■ بعد از شش سال چه خاطره‌ای برایت مانده؟

آدم‌های زیادی آمدند و رفتند و درس‌هایی برایم گذاشتند. در میان آنها پسر نوجوانی بود که سال‌های اول در یکی دو قسمت برای بازی در یکی از نقش‌های فرعی آمده بود. نقش چندان برجسته‌ای نداشت که به یاد بینندگان مانده باشد؛ اما شخصیت واقعی‌اش بسیار جذاب، سرزنده و به‌یادماندنی بود. اهل خاوردور بود و از بچگی با خانواده‌اش به استرالیا مهاجرت کرده بودند. عشق هنر داشت اما به اصرار پدرش در رشته ریاضی درس می‌خواند. سر لوکیشن ما هم بدون اجازه پدرش می‌آمد. یک روز سر فیلمبرداری مرد قوی‌هیکلی با جار و جنجال وارد صحنه شد و پسر را با کتک‌کاری با خودش برد. تا آمدیم به خودمان بجنبیم اثری از هیچ کدامشان نبود. همه نگران حال پسر بودند؛ یکی می‌گفت به پلیس خبر بدهیم، آن یکی می‌گفت دنبال تلفنی از او بگردیم، یکی دیگر می‌خواست پلیس مخفی شود و خودش دنبال پسرک بگردد. در همین حال و هوا بودیم که سر و کله پسر، شاد و خندان پیدا شد. همه مات و مبهوت منتظر توضیحاتش شدیم. او هم در کمال خونسردی توضیح داد که چطور در خانه را به روی پدرش قفل کرده تا به اینجا بیاید. هیچ وقت سر از کارهایش در نمی‌آوردیم. تا همین چند وقت پیش که او را در تئاتر رپرتوار استرالیا دیدم؛ فکر کردم باز هم در را روی پدرش قفل کرده و این بار برای بازی به تئاتر آمده است!

■ کار بعدی‌ات چیست؟

قرارداد بازی در یک فیلم تلویزیونی را بسته‌ام. بعد از آن می‌خواهم شانسم را در هالیوود امتحان کنم.

■ پیشنهادهایی از سوی هالیوود داشته‌ای؟

کمابیش. خب، ولی بگذار وقت دیگری درباره جزئیات صحبت کنیم.

■■■

■ ایان استون لیک به نقش اسکار استون

استون لیک هم مثل آنیتا هی فارغ‌التحصیل موسسه ملی هنرهای نمایشی استرالیا است. او در مجموعه‌های ندای قتل، روز مرگ، بیمارستان کودکان و صبح بخیر استرالیا بازی کرده است. او نیز از ۱۹۹۸ تا ۲۰۰۲ با مجموعه همراه بود.

■ سخت‌ترین قسمت‌های این مجموعه برای تو کدام بود؟

یکی از سخت‌ترین قسمت‌ها «قاچاقچی ناشی» بود که باید تمام حرکات محیرالعقول را در آن انجام می‌دادم. یک ژانگولر کامل بود: از راه رفتن روی بند و عبور از حلقه آتش گرفته تا پریدن از پشت‌بام و سوار شدن روی پشت سگ!

بعد از این قسمت بود که تصمیم گرفتم بروم در سیرک کار کنم! چون از بچگی هم به سیرک علاقه‌مند بودم، فقط به توانایی‌هایم اطمینان نداشتم که آن هم پس از این قسمت حاصل شد. خب فهمیدم کار و بار سیرک‌ها مدتی است کساد است و بی‌خیال شدم.

■ پس بهترین خاطرات را هم از این سریال تعریف کن.

بهترین خاطراتم مربوط است به سال دوم کار یعنی ۱۹۹۹. بیشتر شب‌ها با اکثر اعضای گروه یک جا جمع می‌شدیم، دور هم فیلم می‌دیدیم و بعد هم جلسه نقد و بررسی تشکیل می‌دادیم. خودمان را جای کارگردان و بازیگران فیلم می‌گذاشتیم و موقعیت‌های مختلف را بررسی می‌کردیم. شب دیروقت می‌خوابیدیم. زودترین زمان ممکن هم بیدار می‌شدیم و می‌رفتیم سر لوکیشن. دوباره شب همان آش و همان کاسه. روزگار خوشی بود.

■ کار بعدی‌ات چیست؟

فعلاً کار تعطیل. می‌خواهم مدتی به سفر بروم.

■ سفر به دیگر سو؟

بله. به‌سوی کاملاً دیگر، سوی آفریقا، صحرا، استوا و هر جای دوردست.

خلاصه مطلب

۱– ماموران مخفی پلیس براساس تجارب زندگی واقعی گای ویلدینگ افسر سابق پلیس مخفی نوشته و مجموعه‌ای است درباره افسران پلیسی که مدام هویت خود را عوض می‌کنند.

۲–ماموران مخفی پلیس در ملبورن و اطراف آن فیلمبرداری شده و از نخستین پخش در ۱۹۹۸ تا به حال به کشورهای بسیاری از جمله فرانسه، کانادا، آفریقای جنوبی، نیوزلند، دانمارک، نروژ، لهستان، هلند، ترکیه و مصر فروخته شده است.

۳–فلپس بازیگر ثابت مجموعه‌های تلویزیونی‌ای چون پزشکان پروازی، آتش و نگهبان خلیج بوده است و تجربه بازی در فیلم‌هایی از ایتالیا و جمهوری چک را نیز در کارنامه دارد.

نگاه اول

چه باید کرد؟

عباس نعمتی

چرا صداوسیما نمی‌تواند به صورت سیستماتیک برنامه‌های کیفی بسازد؟ چرا حتی وقتی به تکرار، کار کیفی در صداوسیما تولید می‌شود باز آن را تصادفی و محصول تلاش فردی می‌دانند؟ ریشه این مسائل در کجا است که نمی‌توان از سطح مطلوب برای عموم برنامه‌ها سخن گفت؟ این سئوال و دلمشغولی صرفاً در میان روشنفکران یا عامه مردم نیست، چیزی است که برنامه‌سازان و مدیران صداوسیما هم با آن دست و پنجه نرم می‌کنند و بارها در خلوت و در جلوت از آنها شنیده‌ام که چه باید کرد و ریشه‌اش در کجاست؟ بسیاری از مدیران سازمان آن را متوجه مشکلات مالی صداوسیما می‌دانند، بودجه‌ای که از دید بیرونی‌ها هنگفت است از دید دست‌اندرکاران سازمان کم ارزیابی می‌شود. شاهد مثال هم پروژه‌های الف و بزرگ سازمان است که هرازچندی به بهانه مشکلات مالی تعطیل می‌شود. اما آیا واقعاً اگر تمام مشکلات مالی هم حل شود، ما از چند ماه بعدش شاهد استاندارد کیفی برنامه‌ها هستیم؟ چقدر پروژه‌هایی که با بودجه‌های هنگفت ساخته شد و مشکل مالی نداشت اما از حداقل استاندارد هم محروم بود.

حتی بعید می‌دانم که کسی جرات کند، چنین قولی بدهد. بعضی مسئله را ضعف برنامه‌سازان یا ضعف مدیران می‌دانند. با منطق همان مثل قدیم بیل دیگ، بیل چغندر، معتقدند همین است که هست. سطح استانداردمان همین است. می‌توان پرسید با آنکه در کارنامه اکثر برنامه‌سازان یک برنامه خوب دیده می‌شود و سال‌ها است که نان همان یک کار را می‌خورند (همچنین در کارنامه اکثر مدیران) چرا این قضیه تداوم نیافته است. گروهی دلیل را در دولتی بودن صداوسیما می‌دانند. در حالی که BBC هم دولتی است و با این مشکل مواجه نیست. واقعیت این است. همه اینها هست، اما هیچ کدام هم به تنهایی ریشه و علت‌العلل همه این ماجراها نیست. شاید جواب در همین نکته نهفته باشد که در پی پاسخ یک کلمه‌ای بودن در واقع تقلیل دادن مسئله است، اما می‌توان موثرترین دلیل را یافت که بسیاری از دلایل دیگر را هم دربربگیرد. به نظر می‌رسد، ریشه مشکلات صداوسیما به «توسعه غیرمتوازن» آن بازمی‌گردد.

در چند سال گذشته سیاست صداوسیما بر توسعه کمی متمرکز بوده، اما از آنجا که همه اجزا قابلیت رشد برابر نداشته‌اند، قسمت اداری به صورت دوپینگی و هورمونی بزرگ شده و دیگر اجزا به صورت سیستماتیک در کنار هم قرار نگرفته‌اند. این توسعه به جای آنکه به پویایی و حرکت سیستم کمک کند، باعث اینرسی بیشتر آن شده است. ۵۰ هزار کارمند فعلی صداوسیما (جدای برنامه‌سازان که عموماً پروژه‌ای با سازمان کار می‌کنند) محصول آن نگرش است. نتایج ناخواسته این سیاست بیش از آن چیزی است که فکر می‌شد. حقوق پنجاه هزار کارمند، حجم زیادی از بودجه سازمان را به جای برنامه‌سازی به خود اختصاص می‌دهد. مدیریت کردن در دستگاهی فرهنگی که ۵۰ هزار کارمند دارد، از هیچ کس ساخته نیست. برای همین سازمان به تعدد مراکز نظارتی روی آورده است و همین مراکز نظارتی متعدد به پخش مسئولیت و پاسخگو نبودن افراد کمک کرده است.

از طرفی برنامه‌ساز هم رضایت افراد بیشتری را باید جلب کند و سعی می‌کند کمتر ریسک کند و این با کار هنری که ذات‌اش خلاقیت و ریسک است در تعارض است. پروسه مراکز نظارتی باعث شده، مدیران برنامه‌ساز و برنامه‌سازان، ذهن و انرژی‌شان به جای تولید و پاسخگویی به افکار عمومی به پر کردن فرم‌های هر روزه این مراکز و چانه‌زنی و جلب رضایت مدیران بالادستی مشغول باشد و به جای خلاقیت و برنامه‌ریزی برای آینده به روزمرگی و پاسخگویی و توضیح جزئیات گاه واقعاً پیش پاافتاده بپردازند. و به قول پارتو ما به جای مدیریت شیرها به مدیریت روباهی رضایت می‌دهیم. در سیستمی که بعد اداری‌اش آنقدر حجیم شده با پخش مسئولیتی که پیش آمده می‌توان از مسئولیت شانه خالی کرد، اما تا به حرکت بیفتی و کاری کنی تازه باید پاسخگوی مراکز و افراد متعدد باشی. به قول شهید مطهری منطق ماشین دودی که تا ایستاده بود، همه به تحسین نگاه‌اش می‌کنند و دورش حلقه می‌زنند و تا راه می‌افتد با سنگ بهش حمله می‌کنند. به همین دلیل دست‌اندرکاران تولید میان یک خطای درجه یک که متضمن حاشیه است با یک خطای درجه دو و بی‌حاشیه دومی را انتخاب می‌کنند و مدام اعتراض همه نیروها و حتی مدیران که چرا به خطای درجه یک و مسائل اجتماعی عمیق در برنامه‌ها توجهی نمی‌شود. وقتی توسعه تشکیلاتی در حوزه فرهنگ بدون توجه به سطح دانش و کشش مجموعه در دستور کار قرار می‌گیرد، توسعه افقی و توسعه در سطح رخ می‌نماید و لاجرم به تسطیح فرهنگی منجر می‌شود. یعنی وقتی دروازه‌های ورودی را کاملاً باز می‌کنیم، نیروهایی با استانداردهای پایین‌تر وارد مجموعه می‌شوند و این با ذات کار فرهنگی که نیازمند نیروهایی با استاندارد بالاست در تعارض است و در اولین حرکت پویایی سیستم گرفته می‌شود. در یک سیستم پویا کنترل درونی وجود دارد، اجزا به خاطر تصویر ذهنی و توانایی‌ای که از هم دارند، هر کاری را انجام نمی‌دهند. اما وقتی دروازه‌ها باز شد و حجم زیادی به نیروی اداری افزوده شد و لاجرم نگاه‌ها حداقلی شد، برای اینکه سیستم کار خود را صحیح انجام دهد به یک نظارت بیرونی و در نتیجه به یک بوروکراسی مضاعف پناه برده می‌شود. در نظریه بازی‌ها گفته می‌شود، اضافه شدن فرد جدید، فقط به پیچیده شدن بازی منجر می‌شود، بدون اینکه بازی حل شود.

این مسئله در حوزه فرهنگ و هنر به مراتب نمود بیشتری دارد. کار هنری به فراغ بال و آسودگی خیال نیازمند است و این بوروکراسی حجیم و بزرگ فقط به تحلیل رفتن نیروها ختم می‌شود. چه هنرمند، چه مدیر.